

مجله آینده و تاریخ‌نگاری مبتنی بر هویت ملی

علی‌رضا ملایی توانی*

چکیده:

مجله "آینده" یکی از پیشگامان احیای هویت ملی دوره معاصر و از نظریه‌پردازان وحدت ملی و فراهم‌آورندگان مقدمات نظری دولت مطلقه و مدرن در ایران است. این مقاله می‌کوشد با توجه به خط مشی‌ها و جهت‌گیری‌های کلان این نشریه و با تأکید بر پژوهش‌های تاریخی، مقالات ادبی و سیاسی آن، پیوند دو مقوله تاریخ با هویت و تاریخ‌نگاری هویت‌گرا را در نگاشته‌های نشریه مذکور جست‌وجو کند. همین‌طور تعاملات آنها را بر یکدیگر با عنایت به ضرورت‌ها و بایستگی‌های تاریخ‌نگاری هویت‌گرا در فضای سیاسی - اجتماعی و اندیشگی پس از مشروطه و آغاز دوره پهلوی نشان دهد.

کلید واژه‌ها: تاریخ‌نگاری، هویت ملی، وحدت ملی، مشروطه، دولت - ملت مدرن، خاطرات قومی، قومیت، تحقیقات تاریخی، زبان فارسی

مقدمه: تعامل تاریخ و هویت

تردیدی نیست که هویت، جنبه‌های متعدد و متنوعی دارد و به اشکال گوناگون متجلی می‌گردد. از همین رو ارائه تعریفی تام یا جامع از آن دشوار است. با این همه می‌توان گفت هویت مجموعه ویژگی‌ها و خصایص بنیادین اجتماعی، فکری، فرهنگی، روانی، فلسفی، تاریخی، زیستی و عملی همسان گروه، جامعه یا ملتی است که بر همانندی و یگانگی ماهوی اعضای آن دلالت دارد و در یک ظرف زمانی و مکانی مشخص و به نحو آگاهانه‌ای آنها را از سایر گروه‌ها، جوامع و ملت‌ها متمایز می‌سازد. به بیان دیگر هویت پدیده‌ای اجتماعی و یافتن پاسخی روشن درباره‌ی "کیستی" و "چیستی" انسان‌هاست. زیرا تعیین اجتماعی کیستی یا چیستی افراد در جامعه تنها با توجه به جایگاه فرد از نظر فرهنگی و تمدنی و به‌طور کلی ساختار معنوی و مادی مسلط بر جامعه، شکل می‌گیرد و به‌صورت امری مرکب متأثر از شرایط، فضا و بستر اجتماعی - سیاسی تغییر می‌یابد. البته این تغییر ممکن است تدریجی و حتی ناگهانی باشد که در هر صورت تعریف هویت را در دوره‌های گوناگون تاریخی متحول می‌سازد.

کوشش‌ها و تلاش‌های بی‌وقفه نیروهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در اشاعه یا ترویج دیدگاهی خاص درباره‌ی هویت که بنیادهای تاریخی یک جامعه را متزلزل می‌سازد یا تعریف و تفسیر مجددی از آنها ارائه می‌کند، در واقع تلاشی برای دگرگونی هویت ملی و اجتماعی آن جامعه است. زیرا هرگونه تغییر در مؤلفه‌ها و ترکیب ساختمان فرهنگی و تمدنی یک ملت، هویت ملی را متحول می‌سازد و حافظه تاریخی، احساسات ملی، تعلقات و تعهدات فرد در برابر سازه‌های فرهنگی و تمدنی اعم از دینی، زبانی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی اقتصادی و مانند آن نیز دستخوش تغییر می‌گردد.

درنگاه کلان، هویت دارای دو رکن فردی و اجتماعی است. هویت اجتماعی به دلیل اهمیتش در شکل‌های متنوعی چون هویت قومی، نژادی، تباری، دینی، زبانی، طبقاتی، جنسی، ملی و در سطح بالاتر "هویت انسانی" متجلی می‌گردد. از آن‌جا که دوران زندگی یک فرد و دوره‌های تاریخی یک جامعه همواره ثابت و پابرجا

نمی‌ماند، کیستی و چستی افراد متأثر از شرایط محیطی، میزان آگاهی‌ها و تعلقات افراد جامعه تغییر می‌کند و گاه ممکن است براساس منافع سیاسی یا ایدئولوژیک دگرگون شود. زیرا هویت ملی ترکیبی متغیر، متداخل و متحول از آگاهی‌های تاریخی، دینی، قومی، ادبی، طبقاتی، نژادی، سیاسی، اقتصادی و مانند آن است که ماهیت و موجودیت فرهنگی و تمدنی جوامع و ملت‌ها را شکل می‌دهد و با تغییر آگاهی‌ها و تغییر قرائت‌ها، رویکردها و انتظارات نسبت به این موارد، دستخوش تحول می‌شود. از همین رو راه حفظ و انسجام هویت ملی و خروج از آشفتگی و بحران آن در فهم و تفسیر آگاهانه و عادلانه و غیرمغرضانه‌ی مؤلفه‌های اساسی هویت ملی ریشه دارد که این امر تنها در یک فضای آزاد، دموکراتیک و با ثبات به دست می‌آید.

افراد جامعه برای یافتن هویت خود در هر برهه تاریخی ناگزیرند به پرسش‌های زیر پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای بدهند تا در پرتو آن پیوند هویت ملی و تاریخ تا حد زیادی روشن شود؛ ما به چه جامعه‌ای و با چه ساختار مادی و معنوی تعلق داریم؟ چه نوع روابط مادی و معنوی بر این جامعه حاکم است و ما را به آن پیوند می‌دهد؟ چرا و چگونه ما خود را جزئی از این جامعه احساس می‌کنیم؟ جلوه‌های این احساس تعلق چیست؟ این احساس علقه چه تعهداتی در روابط متقابل ما و جامعه ایجاد می‌کند؟ چه نوع عمل و اندیشه‌ای ما را از مبانی فکری، فرهنگی و اعتقادی این جامعه دور نگاه می‌دارد یا بالعکس به آن نزدیکتر می‌سازد؟ چه نوع عواملی در تحکیم، تثبیت و توسعه مبانی فرهنگی و تمدنی این جامعه به ما مدد می‌رساند؟ پیوند من با گذشته‌ی این جامعه چیست؟ آیا هویت فعلی ما با کل گذشته تاریخی این جامعه پیوند دارد یا با بخشی از آن است؟ در این صورت کدام بخش و چرا؟ به بیان دیگر با کدام بخش از گذشته تاریخی این سرزمین تعلق داریم و با کدام بخش احساس بیگانگی می‌کنیم؟ (رواسانی، ۱۳۸۰) برای تقویت بخشی از گذشته که به آن احساس تعلق و تعهد می‌کنیم و هویت ما را شکل می‌دهد چه باید کرد و آن را چگونه باید بازآفرینی نمود؟ وظایف و تعهدات ما در برابر مسائل هویت‌بخش در گذشته و امروز جامعه چیست؟ و هزاران پرسش از این دست.

تردیدی نیست که در پاسخ به این پرسش‌ها هم مناسبات حاکم بر فضای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تمدنی ما روشن خواهد شد و هم میزان تعلقات و وفاداری‌های ما نسبت به آنها آشکار می‌شود. لذا طرح این سؤال‌ها در ساختار هویت ملی، جایگاه ما را در دنیای امروز مشخص می‌سازد. البته باید توجه داشت که نقش، اهمیت و اثر سازه‌های گوناگون در ترکیب هویت ملی همواره ثابت نیست و برحسب شرایط اجتماعی، فرهنگی یا سیاسی - تاریخی تغییر می‌یابد و گاه ممکن است این ناپایداری با قدرت و غلبه برخی از عناصر فرهنگی و تمدنی بر عناصر دیگر، باعث بروز بحران در هویت ملی شود. این واقعیت در دوره‌های متزلزل و ناپایدار تاریخی رخ می‌نماید و تنش‌ها و تعارضات را در سطح ملی افزایش می‌دهد. تقویت عناصر کاذب یا فرعی در ساختار و ترکیب هویت ملی - اجتماعی که در جهت منافع طبقاتی خاصی است و حتی ممکن است با زور و قهر و غلبه همراه شود، ذهنیت تاریخی و هویت ملی را مشوش می‌کند و موجب بحران در عرصه‌های مختلف می‌شود.

این ناهماهنگی و ناسازگاری به تضادها و تنش‌ها و سرانجام به ایجاد تردید یا ابهام در هویت ملی منجر می‌گردد که خود خطر بزرگی برای یک جامعه یا کشور است. به‌عنوان نمونه اگر جایگاه دین در هویت ملی مورد تردید قرار گیرد، در حقیقت مجموعه‌ای نظام‌مند از باورها، اخلاقیات، احکام، عبادات و ارزش‌های فرهنگی در چارچوب روابط اجتماعی متزلزل می‌گردد و نقش‌آفرینی‌های آن در ایجاد همبستگی گروهی، معنابخشی به حیات، کنترل وجدانی، پشتوانه روانی و مانند آن با تردید مواجه می‌شود. زیرا دین در طول تاریخ از نوعی سلطه فرهنگی برخوردار بوده است که حتی ملحدان و ناباوران خود را نیز زیر نفوذ تاریخی قرار می‌داده است.

تردیدی نیست که هر نوع تغییر یا تفسیر واژگونه از دیگر عناصر سازنده هویت ملی نیز بسیار مخاطره‌آمیز خواهد بود. از همین رو باید به افراط‌گرایان یا داعیه‌داران هر یک از هویت‌های اجتماعی یاد شده هشدار داد که نباید بر یکی از اجزاء هویت ملی تأکید یکسویه کنند و دیگر جنبه‌های هویت اجتماعی یا انسانی را منکر

شوند. زیرا مطلق کردن هر یک از جنبه‌های یاد شده سرانجام به یکی از اشکال "پانیسم" منتهی می‌گردد. پانیسم دارای دو ویژگی متضاد و درعین حال مکمل خصلت توتالیتاریستی است:

الف) اتحاد با هم‌نژادان، هم‌تباران، هم‌زبانان، هم‌مذهبان و یا هم‌طبقه‌ها خارج از چارچوب مرزهای ملی جهت جذب و حل آنها در هسته‌ی قدرتمند مدعی پانیسم.
ب) یکدست کردن، داخل یا مستحیل نمودن تمام نژادها، تبارها، ادیان، طبقات، گرایش‌های قومی و سیاسی مخالف، گروه‌های ناهمساز داخلی و جذب و حل آنها همراه با فشار سیاسی، پلیسی یا برنامه‌های بلندمدت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است (صدر، ۱۳۷). آرمان آن پدید آوردن جامعه و مردمانی یکدست و همسان خواهد بود و به تعبیر ضیاء صدر این اتوپیای غیرقابل حصول در شعارهایی چون ژرمنی خالص، یا آریایی واقعی، مسلمان یا مؤمن مکتبی و غیره خود را نشان می‌دهد (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۹۰-۱۷۹).

برای تعریف، تبیین و احیاء جنبه‌ها و اشکال گوناگون هویت باید به گذشته بازگشت. زیرا خمیرمایه هویت را در تاریخ جست‌وجو می‌کنند، چه آینده هنوز سپری نشده است تا هویت ما را متحول سازد و حال آن‌چنان با شتاب می‌گذرد که ناتوان از انجام چنین تغییری است. به‌علاوه آثار و پیامدهای آن در بلندمدت متجلی می‌گردد. بنابراین باید گذشته را به دقت شناخت و تصویری روشن از آینده به دست داد و از تلاقی آن دو یعنی وضعیت حال آگاه شد و به خودآگاهی و خودیابی رسید زیرا به سادگی می‌توان دریافت که همه پدیده‌های اجتماعی، انسانی و طبیعی تاریخی‌اند (صص. ۲۱۹-۱۹۰).

در جهان امروز یکی از کارویژه‌های آشکار و انکارناپذیر تاریخ پیوند آن با سیاست است تا اشکال سنتی و پیشین هویت را به سود هویت ملی تغییر دهد. هویت ملی به‌عنوان فرآورده اندیشه‌ها و خواسته‌های سیاسی مدرن مفهومی جدید است که براساس مهندسی سیاسی شکل می‌گیرد و ناظر بر پیوند متقابل دولت و ملت است. این مفهوم با مباحثی چون مرزهای ملی، زبان ملی، احساس ملی، دولت ملی، موارث ملی، تاریخ ملی، قهرمانان ملی، سرزمین ملی و مانند آن همراه است.

بدیهی است که پیدایش چنین رویکردی سرآغاز ستیزه‌های سیاسی - نظامی دو قرن گذشته بوده است. در دنیای کهن قومیت‌ها و فرقی گوناگون با زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت سده‌های متمادی در سایه قدرت امپراتوری‌های بزرگ می‌زیستند و هر یک خصایص فرهنگی خود را حفظ می‌کردند. اما دولت‌های مدرن، عناصر ناهمگون قومی، نژادی، زبانی، فرهنگی را در یک واحد جغرافیایی با یک مرکزیت سیاسی واحد، یکپارچه و همگون می‌سازند.

بنابراین در راه برپایی و نوسازی دولت - ملت مدرن باید آگاهی‌های قومی به آگاهی‌های ملی و حافظه‌ی اساطیری قومیت‌های پیشین به حافظه تاریخی تبدیل شود. مقدمه این امر، آگاهی و تعلق به ملت و تاریخ آن بود که براساس بازشناسی و تفسیری جدید از گذشته ملی، هویت ملی را تعریف می‌کرد. از همین رو علم تاریخ و علوم چون جامعه‌شناسی، باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، روانشناسی اجتماعی و تاریخ ادبیات، پایه‌های شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ملی را فراهم می‌آورند. این روند که از سده نوزدهم در اروپا شکل گرفت همراه با مفهوم ملت و دولت ملی به سراسر جهان راه یافت و یکی از کارویژه‌های آن "ساختن و پرداختن تاریخ ملی بود. یعنی اینکه کثرت درونی واحدهای ملی نادیده گرفته می‌شود و در پای وحدتی مکانیکی و یکپارچگی تصنعی قربانی می‌شود. از این رو یکی از کارهای هر رژیم جدید بازنویسی تاریخ است" (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۸۰).

در این بازنویسی خاطرات جمعی برای آنکه به خاطرات ملی تبدیل شوند باید به سرزمین‌های خاص و معینی تعلق یابند. کار ویژه این فرایند، بعد ملی یا نژادی یافتن خاطرات است که به دنبال آن سرزمین‌ها نیز به شکل وطن تاریخی جلوه می‌کنند (اسمیت، ۱۹۴: ۷۹ و ۱۹۵). بدیهی است که مهمترین محل برای قلمرو بخشیدن به خاطره‌ی جمعی آوردگاههایی است که نقطه عطف مهمی در سرنوشت جامعه یا ملت بوده‌اند. لذا حتی اگر مرزهای ملت‌ها و دولت‌ها با عوامل نظامی، سیاسی و اقتصادی تعیین شوند، اهمیت این مرزها برای ساکنان آن ناشی از رنج‌ها و لذت‌هایی است که از منظر نژادی بیان می‌شوند. در نتیجه رژیم‌های ملی‌گرا از نظام آموزش عمومی برای القای چنین احساسی که وطن همیشه و برای نسل‌های

تمدادی، حتی آن جاکه تحت سلطه بیگانگان واقع شده، از آن ما بوده است، بهره می‌گیرند(ص. ۱۹۶)؛ و هویت جدید را رقم می‌زنند.

بایستگی‌های تاریخ‌نگاری و هویت ملی در ایران معاصر

تأمل در گذشته‌های دور و بازآفرینی آن به منظور تکوین بنیادهای نظری و عملی هویت ملی با ظهور پدیده منورالفکری در ایران گره خورده است. نقطه آغاز این پدیده، برخورد با تمدن غرب در ابعاد گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی بود. تماس نزدیک، تجربه ملموس زندگی در اروپا و مشاهده‌ی پیشرفت‌های فزاینده و شگرف آنها در حوزه‌های گوناگون و مقایسه آن با جامعه‌ی ایران جمعی از منورالفکران و تحصیلکردگان ایرانی در فرنگ را بر آن داشت تا درباره‌ی ریشه‌های عقب‌ماندگی و انحطاط جامعه ایران تأمل کنند.

جست‌وجوی ریشه‌ها و بسترهای عقب‌ماندگی موجود جز در پرتو مطالعه تاریخ ممکن نبود. از همین رو «این روشنفکران افسرده از گذشته و تحقیر شده از حال» به سراغ دوره‌ای از تاریخ کشور خود رفتند که به‌صورت دوره‌ای طلایی جلوه می‌کرد و عظمت و شکوه در سراسر آن متجلی بود یعنی دوره‌ی پیش از اسلام که ایران دارای حکومتی نیرومند، تمدنی پیشرفته و اعتبار و شهرتی جهانی بود (پیگدلو، ۱۳۸۰: ۳۹).

این نگرش می‌توانست بر ارزش‌های ویژه‌ای تأکید کند که برای رهایی از احساس حقارت ناشی از سلطه بیگانه که نزدیک به یک سده با آن دست به‌گریبان بود مورد استفاده قرار گیرد و از سویی دیگر با وضعیت و آرمان فعلی او یعنی غرب‌گرایی و به حاشیه راندن مذهب و متولیان آن تطابق کامل داشته باشد.

از همین رو علت عمده فروپاشی چنین تمدنی نه به ضعف‌ها و کاستی‌های درونی و تضادهای منطقی در ساختار اجتماعی - سیاسی و اقتصادی ایران بلکه به تهاجم اعراب مسلمان نسبت داده شد. در این نگرش اعراب به‌عنوان عناصری غیرتمدن، بیابانگرد و وحشی مورد استهزا قرار گرفتند و همه عقده‌های انباشته شده

و خشم متراکم روشنفکران نثار آنان گردید و بازآفرینی و بازگشت به آن دوران با شکوه و احیاء مظاهر و تجلیات آن مد نظر قرار گرفت.

این سنت فکری که از سوی روشنفکران اولیه نظیر فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار، میرزاآقاخان کرمانی آغاز شد تحت تأثیر سیطره حقارت‌آور امپریالیسم بر ایران به سوی جریانی نوظهور بنام ناسیونالیسم گرایش یافت. این جریان به تدریج به تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و اندیشه‌های ملی‌گرایانه - البته به سبک و سیاق ایرانی خود - دامن زد و متأثر از کاوش‌های مستشرقان و باستان‌شناسان غربی به احیاء نظریه نژادپرستانه تاریخی منتهی گردید. احیاء و گسترش زبان فارسی به عنوان عمود خیمه‌ی هویت و فرهنگ ایرانی به سره‌نویسی رهنمون شد و در ابعاد گوناگون تبلیغ شد.

این جریان از همان آغاز با باستان‌گرایی گره خورد و در ادبیات سیاسی و روشنفکری دوره مشروطه اندکی دچار رکود گردید. زیرا نهضت مشروطه بر آن بود که در ساختارهای اجتماعی - سیاسی و بسترهای فکری و فرهنگی کشور تحول بنیادین پدید آورد تا در پرتو آن همه عناصر و مؤلفه‌های هویت ملی از جمله تاریخ مورد بازکاوی و بازشناسی قرار گیرد. اما با ناکامی و شکست مشروطیت، جست‌وجوی هویت ملی ایرانیان که در پهنه تاریخ همواره امری دشوار و بغرنج می‌نمود بار دیگر با منافع ارباب قدرت پیوند خورد.

با توجه به اهمیت فوق‌العاده این رخداد در فرایند تاریخ‌نگاری معاصر ایران و جهت‌گیری‌های کلان آن، شایسته است پیامدهای آن با دقت نظر بیشتری مورد ارزیابی قرار گیرد. اگرچه ریشه‌یابی علل ناکامی و ناپایداری نظام مشروطه نیازمند مطالعه‌ای گسترده و نگاهی آسیب‌شناسانه به آن است اما تردیدی نیست که عوامل زیر ریشه‌های نابسامانی نظم دمکراتیک در ایران آن عهد را نشان می‌دهد:

الف) مبانی متزلزل اندیشه‌ی مشروطه و کاستی‌های نظری و عملی آن.

ب) موانع دینی استقرار مشروطه و ناهمسازی نیروهای سنتی و متولیان مذهب با نوگرایان سکولار و غرب‌گرا.

ج) آماده نبودن بسترهای اجتماعی و اقتصادی در سطوح خرد و کلان.

د) تضادها و ناهمسازی‌های نهادهای نظام مشروطه و ناتوانی آنها در تثبیت و تحکیم نظام دموکراتیک در ایران.

ه) و سرانجام مداخله قدرت‌های خارجی به‌ویژه روس و انگلیس در استقرار مشروطیت.

با توجه به نقش عوامل یاد شده، جامعه ایران از بدو پیروزی مشروطیت دستخوش تضادها و تنش‌هایی گردید که کشور را از جهات گوناگون در آستانه جنگ داخلی، از هم گسیختگی اجتماعی - اقتصادی و ناپایداری سیاسی قرارداد. این پیامدها از تشکیل مجلس اول رخ نمود و در پی کودتای محمدعلی شاه و دوره استبداد صغیر بی‌وقفه ادامه یافت و تا جنگ جهانی کشور را در آتش و آشوب فرو برد.

در این میان بروز جنگ جهانی اول رخدادی منحصر به فرد بود که ایران را از نقطه نظر داخلی و بین‌المللی در وضعیت جدیدی قرار داد. پیامدهای فاجعه‌بار جنگ بر حیات اجتماعی ایرانیان و بروز انفعال و سرخوردگی گسترده در میان فعالان و هواداران راستین نهضت مشروطه و خروج روسیه از صحنه سیاسی ایران و یکه‌تازی بریتانیا سرانجام شرایط مساعدی برای شکل‌گیری گفتمان سیاسی "حاکمیت متمرکز ملی" پدید آورد. این امر با عنایت به بحران مشروعیت و نیز ناتوانی نظام مشروطه در تأمین منافع و خواست گروه‌های اجتماعی امری طبیعی جلوه می‌کرد. زیرا موجودیت نظام مشروطه چنان زیر سؤال رفت که به لحاظ ایدئولوژیک به‌هیچ‌وجه قادر به ترمیم خود نبود و جمع انبوهی از نخبگان و توده‌ها خواستار تغییرات بنیادین در حوزه‌های گوناگون اجتماعی - سیاسی جهت پایان دادن به بحران‌ها و پر نمودن خلاء قدرت شدند. بر بستر چنین فضایی کودتای (۱۲۹۹ هـ. ش) رخ داد.

بدین ترتیب گفتمان مشروطه‌خواهی و حاکمیت قانون در چارچوب سلطانیسم ریشه‌دار ایرانی بازسازی شد. تلاش کودتاگران برای جلب افکار عمومی و پر کردن شکاف‌های موجود که با اعلامیه‌های اقتدارگرایانه و ناسیونالیستی، ایجاد حکومتی کاملاً متفاوت از گذشته را نوید می‌داد سرآغاز این امر بود. نقد عملکرد

دولت‌های پیشین و شعارهایی مبنی بر بازنگری سیاست‌های داخلی و خارجی و پایان دادن به دوران وطن‌فروشی، فساد و بی‌لیاقتی و نیز نوسازی و پیشرفت کشور در همه عرصه‌ها نشان می‌داد که کودتاگران آرمان‌های ملی‌گرایان و گفتمان سیاسی جدید را درک کردند و به همراه تجددگرایان اقتدارگرا آن را از مرحله نظر به مرحله عمل نزدیک نمودند (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۱۹۰-۱۷۹).

وحدت ملی و احیاء ایران باستان، توسعه مدارس و رفع کامل بی‌سوادی، تقویت و گسترش زبان فارسی، سکولاریسم، آزادی زنان، اصلاح رفتاری نخبگان، الگوپذیری از راه و رسم و روش‌ها و ارزش‌های اروپاییان، استفاده از دانش کارشناسی غرب در حوزه‌های مختلف برای نوسازی ایران و تشکیل حکومتی مقتدر و متمرکز از مهمترین دغدغه‌های تجددگرایان در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم بود.

در کانون این درخواست‌ها ناسیونالیسم، غرب‌گرایی و ملت‌سازی قرار داشت. هدف از ناسیونالیسم ایجاد یک احساس مشترک یا هویت ملی جدید در چارچوب ملت ایران و ارائه تصویری ناب از ملت در مقام یک ایدئولوژی بود که می‌کوشید ساختار پراکنده‌ی مبتنی بر حضور پر قدرت ایلات، نیروهای گریز از مرکز، گوناگونی قومی، زبانی، فرهنگی و عدم وجود یک زبان مشترک را پایان دهد و یکپارچگی و وحدت ملی را جایگزین آن سازد تا هویت ملی جدید در چارچوب یک دولت - ملت مدرن پدید آید.

این اندیشه‌ها که در مطبوعات و محافل روشنفکری و ادبیات سیاسی آن دوره از جمله مجله "کاوه"، "ایران‌شهر" و "آینده" بازتاب می‌یافت، بنیادهای نظری و عملی نوسازی شبه مدرنیستی دوره رضاشاه را رقم زد. نویسندگان و تئوری‌پردازان این نشریات بعدها به‌عنوان معماران شبه مدرنیسم ایرانی در خدمت رضاشاه قرار گرفتند و به‌عنوان ایدئولوگ‌های دولت مطلقه و مدرن‌ایفای نقش کردند (صص. ۲۱۹-۱۹۰). بدین ترتیب، تاریخ به‌عنوان یک ابزار کارآمد در کانون توجه تجددگرایان قرار گرفت. تلاش گسترده‌ای برای تبدیل آگاهی‌های قومی و مذهبی به آگاهی‌های ملی و تعلق به ملت و تاریخ آن صورت پذیرفت و سرانجام در دوره رضاشاه به‌عنوان

یک ایدئولوژی نیرومند دولتی چهره نمود و از همه ابزارهای اداری، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی جهت تحقق آرمان یکپارچگی و فرادستی قومیت ایرانی، نژاد ایرانی، زبان ایرانی، دین ایرانی، دولت ایرانی و فرهنگ ایرانی بهره برد. تکیه‌گاه عمده چنین رویکردی بر تاریخ ایران پیش از اسلام نهاده شد. تداوم این جریان خطرآفرین و تفسیرهای غیرعلمی، اسلامیت و ایرانیت را در تقابل و تضاد با یکدیگر قرار داد. رفته‌رفته تکوین هویت ملی با بازخوانی صرف تاریخ باستانی ایران پیوند خورد و با توجه به فضای فرهنگی و احساسی غالب و نیز تأثیرپذیری از آثار باستان‌شناسان و شرق‌شناسان اروپائی به جریان مسلط تبدیل گردید. در این نگرش‌ها تاریخ ایران به سه دوره‌ی تاریخی باستانی، اسلامی و معاصر تقسیم شد. دوره‌ی اسلامی یکسره مورد بی‌مهری قرار گرفت و کوشش شد دوره‌ی جدید با کمربندی از تحلیل‌های ظاهراً علمی به دوران باستان اتصال یابد (رواسانی، ۱۳۸۰: ۴۰). و دوران اسلامی به‌عنوان دورانی انحرافی در روند تحول تاریخی ملت ایران تلقی گردد و دوران پیش از مهاجرت آریاییها به دوره‌ی پیش از تاریخ رانده شود.

بدین ترتیب هواداران اقتدارگرایی این تفکر حاضر بودند به هر قیمتی از جمله تن دادن به دیکتاتوری روشنفکرانه، موانعی را که به باور آنها مذهب در مسیر اعتلای ایران پدید آورده بود از میان بردارند. میهن‌پرستی دمکراتیک مدنظر نبود بلکه ناسیونالیسمی رمانتیک با گرایش شوونیستی در عمل و رفتار تبلیغ می‌گردید که از نشانه‌های آشکار آن، شعار طرد فرهنگ و سنت‌های اسلامی و بازگشت به فرهنگ اصیل آریایی در عین شیفتگی در برابر مدنیت جدید غرب بود.

ناسیونالیسم رضاشاه نوعی بیان هنرمندانه افتخارات باستان برای سرپوش نهادن به ناکامی‌های حال و طرح آرزوهای بزرگ برای آینده بود. این ناسیونالیسم تکیه‌گاه عاطفی مستحکمی در میان تجددگرایان ناراضی و ناشکیبا داشت و انگیزه اصلی آن احساس خشم و شرم از افول فرهنگی و عقب افتادگی اجتماعی - اقتصادی ایران و ناتوانی سیاسی آن بود. به رغم سرخوردگی از امپریالیسم غرب در مواجهه با افتخارات باستانی، خیالپردازی توأم با غرور و مباهات داشت. به تعبیر کاتوزیان "هم

اروپایی پسند بود و هم ضد امپریالیست هم خود شیفته بود و هم خود کم‌بین" (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۳۲). در نتیجه پیامد عملی آن ادعای زبانی واحد، ملتی واحد میراثی واحد و روایتی یک سویه از تاریخ ایران با جهت‌گیری آشکار ضدعربی و ضدترکی بود و در پیوند با استبداد (در آغاز دیکتاتوری) و شبه مدرنیسم، از تبعیض اقتصادی - اجتماعی علیه استان‌های پیرامونی و یورش نظامی به زندگی و فرهنگ ایلاتی در راستای هویت ملی جدید دفاع می‌کرد تا وحدتی هرچند صوری و شکلی پدید آورد.

با عنایت به این مقدمات اکنون یکی از شاخص‌ترین نمایندگان این جریان فکری یعنی مجله آینده را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. اما باید توجه داشت که در این نشریه آرمان وحدت ملی بر جهت‌گیری‌های دیگر چون باستان‌گرایی، سکولاریسم و حتی تمرکز سیاسی غلبه داشت. انتشار این مجله به همت دکتر محمود افشار، دانش آموخته علوم سیاسی از اروپا، از تیرماه ۱۳۰۴ آغاز شد و بی‌وقفه تا اسفند ۱۳۰۶ در دوازده شماره ادامه یافت. این نشریه در سال‌های پس‌از شهریور ۱۳۲۰ در چند دوره متفاوت و متناوب با فراز و فرودهای فراوان نیز منتشر شد اما در این مقاله صرفاً بر دوره‌ی نخست آن تأکید می‌شود.

مجله آینده: جهت‌گیری‌ها و خط مشی‌ها

محمود افشار در آغاز نخستین شماره‌ی مجله "آینده"، تاریخ چند هزار ساله و موارث باستانی ایران و نیز گنجینه گهربار ادب فارسی را مایه‌ی شرافت و افتخار ملت ایران دانست. او تأکید کرد که امروز تنها یادآوری این پیشینه‌ی درخشان و نازیدن به آنها کافی نیست بلکه رسالت خطرتر حفظ این میراث از دستبرد رخدادهای ناگوار زمانه است. نگارنده با نگاهی گذرا به مخاطرات بزرگی که ملت ایران در پویش تاریخی خود پشت سر نهاد تا به وضعیت نسبتاً متعادل سال‌های پس از کودتای ۱۲۹۹ برسد چنین نتیجه گرفت که در این فضای مساعد "باید هرچه زودتر بذر اصلاحات" افشاند. پس از این مقدمات محمود افشار، خط مشی

فکری و جهت‌گیری کلان این نشریه را تحت عنوان "مطلوب ما: وحدت ملی ایران" چنین ترسیم کرد:

ایده‌آل یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است. مطلوب سایر ایرانیان و مخصوصاً طبقه جوان هم غیر از این نمی‌تواند باشد ... مقصود ما از وحدت ملی ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی است که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران. اما منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود و ملوک الطوائفی کاملاً از میان برود، کُرد و گُز و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباس ملبس و به زبانی متکلم نباشند ... به عقیده ما تا در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوائف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یک نواخت کنیم. یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نمائیم. آینده تاریکی در جلو ماست. آنها که به تاریخ ایران علاقه دارند. آنها که به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند، آنها که به مذهب شیعه علاقه‌مند هستند باید بدانند که اگر رشته وحدت این مملکت از هم‌گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند ... (آینده، ۱۳۰۴: ۵ و ۶).

از نگاه "آینده" می‌بایست وحدتی مبتنی بر دولت - ملت مدرن شکل گیرد و براساس آن هویتی جدید پدید آید که از لحاظ شکل و ماهیت با هویت‌های ماقبل مدرن تفاوت بنیادین داشته باشد. بی‌تردید تکوین چنین هویتی به بسترها و مقدمات تازه‌ای نیاز داشت و این نشریه همه‌ی همت خود را مصروف تحقق آن نمود. این آرمان مستلزم آن بود که همه‌ی عناصر ملت یکدل و یک صدا برای گسترش و ترویج زبان فارسی با هدف ریشه‌کنی و محو زبان‌های بیگانه (به‌ویژه ترکی، عربی و کُردی) تلاش کنند و با احداث مدارس ابتدایی در سراسر کشور تعلیم عمومی اجباری و رایگان را توسعه بخشند. زیرا به اعتقاد "آینده"، چاره اصلی تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت است (صص. ۶ و ۷).

در کنار این روش‌ها، "آینده" از شیوه‌های دیگری نیز نام می‌برد، همانند؛ ساخت راه‌آهن سراسری و توسعه راه‌ها، انتشار هزاران مجلد کتاب و نشریه به زبان فارسی و با تأکید بر تاریخ ایران در نقاط دور دست و سرحدات کشور به منظور تقویت روح وحدت ملی، کوچ دادن برخی ایلات فارسی زبان به نواحی بیگانه زبان و متقابلاً کوچاندن ایلات بیگانه زبان به درون مناطق فارسی زبان، تغییر دادن اسامی جغرافیایی مانند رودها، شهرها، کوه‌ها و ... که از عهد مغول برجای مانده به اسامی فارسی و ایجاد تقسیمات جدید در جغرافیای سیاسی به‌ویژه در استان‌های مرزی و ممنوعیت استفاده از زبان‌های بیگانه در قشون، ادارات، محاکم و مانند آن.

مجله‌ی آینده "آینده‌آل" یا مطلوب دوم خود را آبادانی ایران می‌داند که باید با بهره‌گیری درست و به موقع از همه امکانات داخلی و خارجی صورت پذیرد. پرداختن به وضعیت اجتماعی و اخلاقیات عمومی نیز از دیگر دغدغه‌های این نشریه بود. زیرا از نگاه آن زندگانی ایرانیان در قیاس با ملل متمدن، قرن‌ها و فرسنگ‌ها عقب‌تر است و رفتار و حرکات آنان گاه مایه‌ی ننگ است. "باید این حقیقت تلخ را پذیرفت که ایران جزو ملل نیمه متمدن دنیا محسوب است و محتاج به تجدیدنظر در دستور زندگانی انفرادی و اجتماعی خود می‌باشد" (ص. ۸). از نگاه آینده این موضوع از غامض‌ترین و بغرنج‌ترین مسائل ایران آن عهد و از موانع عمده شکل‌گیری هویت ملی جدید است که باید در پرتو پیشاهنگی حاکمیتی مقتدر، متمرکز و اصلاح‌گرا همانند پتر کبیر تحقق پذیرد: "یک حکومت مقتدر و مطلع می‌تواند و باید بتواند به پاره‌ای از اصلاحات اجتماعی دست بزند دولت باید خود را عامل ترقی و پیش‌آهنگ تمدن نماید" (ص. ۹).

به اعتقاد محمود افشار در این کشور دو دسته افراطی و تفریطی حضور دارند؛ برخی که براین باورند "نباید به هیچ چیز دست زد، حتی طرز زندگانی پنجاه سال پیش را هم نسبت به امروز ترجیح می‌دهند و با هر تغییر و اصلاحی مخالفند ... " و دسته تندروها که می‌خواهند دو روزه ایران را زیرورو کنند. وی خاطر نشان ساخت که:

ما با هیچ یک از این دو دسته نمی‌توانیم موافقت کنیم. اعتقاد ما براین است که از یک سو باید آداب و عادات خوب باستانی خود را نگاه داریم

و از دیگر سو قسمت خوب تمدن غرب را هم قبول نمائیم، در نتیجه ما عقیده داریم که دولت باید از این بی‌نقشی حاضر بیرون آمده سیاست اجتماعی معتدلی را تعقیب نماید (ص. ۹).

مجله آینده در راه تکوین هویت ملی جدید به بازنگری در بسیاری از رفتارها و عملکردهای گذشته و موجود کشور پرداخت. برای احیاء شخصیت زن ایرانی به طرح کاستی‌ها و تنگناهای اجتماعی - فرهنگی مربوط به آنان همت گماشت و در راه مرتفع ساختن این موانع از هیچ تلاشی دریغ نورزید. از گسترش ورزش‌های همگانی جهت بهبود سطح سلامت جامعه و نفی اعتیاد به افیون - که از قضا معضل بزرگ جامعه آن روز ایران بود - و نیز پیکار با افکار خرافی و روش‌های صوفیانه دفاع کرد:

ما اساساً با نشر افکار صوفیانه و تخیلات هندی مخالفیم و معتقدیم که باید امروز در ایران به جای "گوشه‌گیری"، "بیزاری از دنیا"، تعریف فقر و درویشی و امثال آن سعی و عمل، شهامت و شجاعت، امیدواری و ترقی‌خواهی و مانند آن رواج داد. اینست که هیچگاه مستقیماً در این مجله اشعاری که تعریف فقر و درویشی بنماید نخواهید خوانند (آینده، سال اول، شماره دوم: ۷۹).

مجله آینده در فعالیت‌های جنبی به‌ویژه در اقتراحات خود برای فراهم ساختن بسترهای شکل‌گیری هویت جدید و هموار ساختن راه ورود تجدد پرسش‌هایی را در حوزه‌ی باورهای عامیانه، مسائل سیاسی، اجتماعی و تاریخی طرح کرد. به‌عنوان نمونه آینده با طرح دو ضرب‌المثل زیر:

- ۱- دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز.
- ۲- چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت - مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند.

از مخاطبان خود پرسید؛ از لحاظ فلسفی و اجتماعی درباره‌ی این سخن و شعر عرفی چه عقیده دارید؟ به نظر شما این گفته‌ها چه تأثیرات مثبت یا منفی در روند زندگی فردی و اجتماعی ما دارد یا در آینده ممکن است داشته باشد؟ آیا آموختن آنها به فرزندانمان به مصلحت است؟

با توجه به وضعیت اجتماعی - اقتصادی کشور تعلیم ابتدایی اولویت دارد یا تعلیم متوسط و عالی؟ (آینده، سال دوم: ۷۹)
در اقتراحیه دیگری آینده از مخاطبان خود پرسید:
الف) اگر انتخابات عمومی به قید "شرط سواد" محدود شود برای مصالح مملکت مفید است یا زیانبار؟

ب) آیا برای ایران مجلس سنا لازم است؟ (آینده، سال دوم، شماره ۱: ۴۶)
همچنین آینده در یک اقتراح و مسابقه ادبی با اشاره به فتوحات نادرشاه به عنوان یکی از مفاخر ملی ایرانیان و فقدان شاعران بزرگی که همانند عنصری و فرخی سیستانی که سلطان محمود غزنوی را مدح گفته اند از وی ستایش به عمل آورند، این موضوع را به عنوان نقص بزرگ در ادبیات ایران برشمرد. او از شعرای معاصر دعوت کرد تا قصائدی به "سبک ترکستانی" درخصوص فتح دهلی به دست قشون ایران و به سرکردگی نادر بسرایند. شعرا باید آن را به شیوه قصیده "فتح سومنات" تنظیم کنند به گونه ای که دارای همان اعتبار، بلاغت و جذابیت باشد؛ بیابان‌هایی که لشکریان ایران پیموده‌اند، رشادت‌ها و جانفشانی‌های آنها، غنائمی که به چنگ آورده‌اند و اسارت محمدشاه و دیگر مسائل بروز یافته در صحنه‌های مختلف آن را بازتاب دهند و جوایزی دریافت دارند (آینده، سال دوم، شماره ۷: ۴۸۸).

مجله آینده از هر اقدامی که با هدف حفظ و نگهداری موارث تاریخی و فرهنگی صورت می‌گرفت قاطعانه پشتیبانی می‌کرد مانند ایجاد انجمن آثار ملی، تأسیس موزه ملی و ایجاد بناهای یادبود بر مزار بزرگان ادب، هنر و سیاست ملی. در همان حال از هر تلاش سیاسی یا نظامی که در جهت مهار مخاطرات و اگراییانه یا خطرهای بالقوه در نواحی بحران‌زای کشور صورت می‌گرفت مانند سرکوب شیخ خزعل در جهت تحقق حاکمیت متمرکز و مقتدر ملی دفاع می‌کرد. با همین هدف پس از سقوط شیخ خزعل با اشاره به سیاست‌های پان‌عربیسم در آن نواحی چنین نوشت:

مسلماً حکومت مرکزی نباید به این اندازه قناعت نماید. بلکه سزاوار است تدبیرهای لازم بیندیشد تا مردم خوزستان از حیث جامعه، زبان، خوی

و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند. این اقدام فقط جنبه‌ی حفظ و دفاع دارد و همسایه‌های عرب در بین‌النهرین نباید به خطا تعبیر کنند (ص. ۶۰).

محمود افشار در ادامه همین گفتار با عنایت به شورش کردهای جنوب ترکیه، مسأله نفت موصل و اختلاف نظر آنها با بریتانیا می‌نویسد این موضوع هشدار برای دولت مردان ایران است که باید سیاستی در پیش گیرند تا زبان کردهای ایرانی که از نژاد ایرانی و زبان‌های ایرانی است به تدریج با زبان فارسی درآمیزد و فرهنگ و رفتار آنها با دیگر ایرانیان هماهنگ گردد. او تأکید می‌کند "چاره‌ی قطعی تأسیس مدارس در آن نواحی، ترویج زبان فارسی، تعلیم تاریخ ایران و تولید حس ایرانی‌ت است." و این موضوع درباره‌ی ترک‌ها، بلوچ‌ها، ترکمن‌ها نیز باید اجرا شود (ص. ۶۳-۶۱)؛ و هر حرکت اجتماعی - اقتصادی که روند تکوین هویت ملی را سرعت بخشد بی‌چون و چرا باید به منصفه ظهور برسد.

سیدحسن تقی‌زاده نیز در نخستین شماره‌ی این مجله در مقاله‌ای با عنوان "مقدمات آینده‌ی روشن" نوشت که برای استقلال و ترقی و تمدن ایران چهار رکن اساسی لازم است و پس از فراهم آمدن این ارکان اصلی در چهار جهت اساسی باید کارکرد که عبارتند از: "وحدت ملی"، امنیت، اصلاح ادارات دولتی به‌ویژه مالیه، اصلاح اصول حکومت ملی و نمایندگی. "درباره وحدت ملی ایران و شرح اهمیت و ضرورت آن نیاز به تفصیل ندارد: زیرا وجود ایران به شکل یک دولت مهم و یک مملکت مستعد کاملاً بسته به اتحاد عموم ملت ایران است فقط باید این حس هموطنی و یگانگی را به هر وسیله تقویت و تأیید کرد." او درباره‌ی موضوع دوم تأکید کرد که امنیت عمومی و قدرت قاهر و غالب دولت مرکزی در سراسر کشور و برانداختن و ریشه‌کن کردن ملوک الطوائف "بزرگترین و مهمترین قدمی است که این مملکت به سوی استقلال و تشکیل حقیقی دولت برمی‌دارد و این فقره شرط اساسی وحدت ملی نیز هست." در دو حوزه دیگر استفاده از تجارب و دانش کارشناسی غرب ضرورت دارد. تنها با "فراهم ساختن این شرایط عمده می‌توان به ترقیات و اصلاحات دست زد و مقاصد عمده ملی را می‌توان این چهار فقره

دانست که سعی در حصول آنها واجب‌ترین کار خیرخواهان این خاک است. طبیعی است که تحقق این خواست در مجموعه‌ای از دگرگونی‌ها و تلاش‌های اجتماعی - اقتصادی، فرهنگی تنیده بود که به شکل زنجیره‌ای به هم پیوند داشت. به گفته نگارنده "این باب فصول متعدد دارد و میدان وسیعی است و اول قدم آن جنگ است بر ضد تعصبات جاهلانه که سد آهنین در جلو ترقی ملت ما شده و زنجیری به دست و پا و بندبند عقل بشری و فطری زده است. شکستن طلسم تعصب قهرانی [به] پیشروان رشید و با اخلاق لایقی لازم دارد و این اشخاص را به تدریج مدارس ما تهیه خواهد کرد" (تقی‌زاده، ۱۳۰۴: ۲۵-۱۷).

محمود افشار در شماره دوم این نشریه با مقاله‌ای تحت عنوان "سپاه و سیاست" جهت‌گیری دیگر مجله را آشکار ساخت. وی نوشت این دو مقوله یعنی قدرت و تدبیر یا قلم و شمشیر که دو رکن اساسی جهانگیری و جهانداریت مانند جسم و جان به هم پیوسته‌اند و یکی بدون دیگری پابرجا نمی‌ماند. "سپاه به منزله قوه و بنیه‌ی مملکت و سیاست به جای عقل و قوه متفکر آن است. تنظیمات لشکری و تدابیر کشوری وقتی با هم در مملکتی پیدا شود سبب اعتبار و سربلندی آن خواهد شد." وی به نمونه‌های تاریخی آن در ممالک دیگر و ایران که یا دارای هر دو جنبه به‌طور توأمان بوده‌اند یا فاقد یکی از این دو مؤلفه بوده‌اند اشاره کرد، مثلاً داریوش و شاه عباس هر دو جنبه را داشتند و نادرشاه فاقد یکی از آنها بوده است. افشار نتیجه گرفت که پس از بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های مستمر دوران پس از مشروطه امروز این شرایط در کشور فراهم آمده است و قدرت و تدبیر به‌نحو مناسبی به هم گره خورده‌اند. اما برای رسیدن به حکومت داناتر باید تلاش کرد. نگارنده سرانجام از سردار سپه و مساعی او ستایش نمود و به او توصیه کرد جهت تحقق این دو مؤلفه در انتخاب همکارانش دقت بیشتری به عمل آورد (افشار، ۱۳۰۴: ۷۷-۷۲) و این امر نشان می‌داد شخص رضاخان از نظر وی دارای هر دو صفت یاد شده است.

هم‌زمان با چهارمین شماره این نشریه سلطنت قارجار منقرض شد و مباحث فراوانی در مجلس و محافل سیاسی در موافقت و در مخالفت با آن در گرفت. این موضوع از زوایای حقوقی و سیاسی و نظم بین‌المللی به بحث نهاده شد. لذا آینده

با اشاره به تنوع و تفاوت نگرش‌ها و اختلاف سلیقه‌ها و برداشت‌ها نوشت اکنون در برابر یک عمل انجام یافته قرار گرفته‌ایم که قضاوت مستدل و منطقی آن دشوار به نظر می‌رسد. اما سؤال اساسی این است که آیا باید مخالفت کرد یا موافقت؟ بنظر آینده "باید موافقت نمود به گمان ما حتی کسانی که از لحاظ مصالح مملکتی هم با این طرز پیش آمد موافق نبودند حال که پیش آمده است باید صمیمانه موافقت کنند و اختلاف کلمه در میان ملت نیفتد ... " (افشار، ۱۳۰۴: ۷۷-۷۲) زیرا سلطه جهل گستر و استبدادگر پیشین، فقر، احتیاج، بدبختی و تخم فساد اخلاق را در میان این ملت چنان گستراند "که نه از برای دشمنان مملکت بیمی و نه از برای وطن خواهان حقیقی امیدی باقی است ... [لذا] به عقیده ما باید در برابر این کار انجام یافته دلتنگ نبود، گذشته را فراموش کرده همه یک دل و یک زبان به فکر آینده مملکت باشیم ... " (ص. ۲۲۰).

قومیت‌ها و مخاطرات سیاسی

مجله آینده با هدف وحدت و هویت ملی، برخورد با عناصر ناهمگن قومی، زبانی، فرهنگی و حتی اخلاقی را وجهی همت خود قرار داد و بر یکپارچه نمودن و یکدست شدن آنها در چارچوب وحدت ملی سخن گفت. این امر معنایی جز استحاله اقلیت‌های زبانی، قومی و فرهنگی نداشت. به همین منظور گردانندگان آینده راهکارهای خود را برای تحقق این آرمان مطرح ساختند. اما در این میان با توجه به فضای اجتماعی - سیاسی آن روزگار و در پی برخورد باشیخ خزعل و هواداران او این موضوع مورد توجه بیشتری قرار گرفت. در شماره‌های مختلف بحث‌های مفصلی درباره‌ی انسجام بخشیدن به خوزستان و تغییر هویت ساکنان آن مطرح شد و به دنبال آن یک سلسله تحقیقات تاریخی پیرامون خوزستان و پیشینه‌ی آن، اغلب به قلم احمد کسروی، انتشار یافت و مبنای کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان گردید.

محمود افشار تأکید می‌کرد که اگر امروز نقش اعراب خوزستان کاهش یافته به علت ضرب شستی است که فرمانده قوای ایران در آن ناحیه نشان داده است اما

هرگاه دولت مرکزی به ضعف گراید دوباره نغمه‌های شوم پان‌عرب‌یسم به نحو شدیدتری بلند خواهد شد و تا روزی که مردم سرحدات جنوب غربی با سایر ایرانیان از همه جهات همانند نگردند و اثری از زبان و نژاد خارجی باقی باشد. "دل از خطر آسوده نتوانیم داشت." آینده حتی به خزعل پیشنهاد کرد که اگر او حقیقتاً خود را ایرانی حس می‌کند جامه‌ی ایرانی بر قامت خود و خاندانش بپوشاند، پیشقدم تأسیس مدارس متعدد و گسترش زبان فارسی در میان طوایف عرب گردد، تاریخ ایران را در میان آنها تدریس نماید و با یک رشته اقدامات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی وحدت و هویت ملی را تضمین کند (آینده، شماره اول: ۶۰ و ۶۱).

این گفتارها مقدمه سلسله تحقیقات تاریخی کسروی درباره‌ی خوزستان و تاریخ مشعشعیان گردید. وی در مقاله‌ای با عنوان "عرب‌ها در خوزستان" به بررسی تاریخی چگونگی ورود اعراب به خوزستان پرداخت. او به استناد منابع اصلی و بازمانده از روزگار باستان و دوران اسلامی نتیجه گرفت که اولین طایفه عرب در قرون اولیه میلادی و به‌طور مشخص در عهد اشکانیان به خوزستان آمده‌اند. زیرا در لشکرکشی اسکندر به ایران و عبور او از این خطه، از نژاد عرب نامی نیامده است و جغرافیاینگار یونانی استرابو (Strabo) که سیصد سال بعد از او به نگارش اثر خود پرداخت نامی از اعراب در خوزستان به میان نیاورده است. اما در جنگ‌های اردشیر بابکان با آخرین بازماندگان سلسله اشکانی (اردوان) برای نخستین بار به نام قبایل عرب برمی‌خوریم که به یاری اردشیر بابکان شتافته‌اند. از نگاه کسروی با غلبه مجاهدان اعراب مسلمان بر ایران و فروپاشی سلسله ساسانی که ایران خواه ناخواه جزئی از قلمرو خلافت اسلامی قرار گرفت دروازه‌های خوزستان و سایر بلاد ایران به روی اعراب گشوده شد و آنان دسته‌دسته به این ایالت زرخیز و پر نعمت گسیل شدند که نزدیکی آن به عربستان و گرمی هوای آن به سهولت این امر افزود. اگرچه این روند ادامه یافت اما تا اواسط قرن نهم هجری هیچ‌گونه هجرتی عشیره‌ای از عرب سراغ نداریم که به‌طور دسته جمعی از جزیره‌ی العرب رهسپار خوزستان شده و بر بخشی از آن غلبه یافته باشند. زیرا ابن بطوطه، جهانگرد مشهور در قرن هشتم، در گذر از خوزستان درباره‌ی هویره که اکنون بخش اعظم آن را مردم عرب زبان

شکل می‌دهند می‌نویسد: “آن شهر کوچکی است که مردم عجم در آن نشیمن دارند.”

براساس تحقیقات کسروی نخستین بار عشایر عرب با قهر و غلبه از اواسط قرن نهم هجری به خوزستان در آمدند سیدمحمد مشعشع بنیادگذار سلسله مشعشعیان با استفاده از خلاء قدرت ناشی از جانشینان تیمور، به‌طور مشخص شاهرخ، براین نواحی غلبه یافت. این مقدمه‌ای برای مهاجرت گسترده قبایل عرب به خوزستان بود به‌گونه‌ای که به تدریج بافت جمعیتی آن نواحی را تغییر داد و نزدیک به دو سوم ساکنان آن را در برگرفت. در نتیجه نژاد اصلی خوزستان تنها در شهرهای شوشتر، دزفول و رامهرمز باقی ماند (کسروی، ۱۳۰۴: ۴۴-۳۹).

کسروی در گفتار دوم خود می‌نویسد، شاه اسماعیل صفوی پس از غلبه بر مشعشعیان و تسلیم مطلق آنها یکی از بازماندگان این سلسله (سیدفلاح) را به حکومت هویزه، که مردم آن یکپارچه عرب بودند، برگماشت و از همین هنگام واژه “عربستان” پدیدار گشت. اما باید توجه داشت که این واژه تنها به قلمرو حکمرانی سیدفلاح یعنی هویزه و پیرامون آن اطلاق می‌گردید تا از دیگر مناطق خوزستان تمیز داده شود. اما همه‌ی خوزستان را عربستان خواندن از “غلط‌های بزرگ دوره‌ی قاجاریه است.”

کسروی در تحقیقات خود سیر تحول زندگی، مهاجرت‌ها و معیشت اعراب در خوزستان و تعاملات آنها با حکمرانان محلی خوزستان و حکومت مرکزی ایران را بررسی کرد. او در این تحقیقات از سیاست‌های نادرشاه در برخورد با اعراب خوزستان و برچیدن بازماندگان آل مشعشع و گماشتن والیان ایرانی بر مناطق یاد شده ستایش نمود. زیرا نادرشاه شرایطی پدید آورد که “بعد از آن نام عربستان محل احتیاج نبود و می‌بایست از میان برود. لیکن نویسندگان عهد قاجار برعکس به معنای آن توسعه داده و به همه خوزستان گفتند...” (آینده، شماره ۲: ۱۲۵-۱۱۹).

کسروی مسأله حضور اعراب در خوزستان را از زوایای مختلف مطالعه کرد. وی به چگونگی گسترش نفوذ اعراب در عهد قاجاریه و کسب مجدد قدرت آنها پس از سرکوبی در دوره‌ی نادرشاه پرداخت و اثر آفرینی‌شان در صحنه‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی آن منطقه را تا سقوط شیخ خزعل به تفصیل ارزیابی کرد. او

همچنین اقدامات دولت مرکزی را در ممنوعیت استعمال و اطلاق واژه‌ی عربستان بر خوزستان و برانداختن نفوذ و اقتدار اعراب و تلاش برای وحدت ملی و استقرار سلطه دولت در آن نواحی ستود. کسروی با این تحقیقات برای تحقق هویت ملی جدید به سیاست و عمل دولت مرکزی مشروعیت تاریخی بخشید.

در پایان تحقیقات تاریخی کسروی، مجله آینده از موضع دیگر چنین نتیجه گرفت که اساساً طوایف عرب یا ترک که قرن‌ها پیش به ایران مهاجرت و در این آب و خاک زندگی کرده‌اند، ایرانی هستند. این برداشت‌های ناروا و غلط را عثمانیان در جهت خرابی و فروپاشی کلیتی به نام «ایران» رواج داده‌اند و «تنها دوی آن این است که ملت ایران از خوزستان تا خراسان و از بلوچستان تا کردستان و آذربایجان با سواد شوند و در مدارس، زبان فارسی و تاریخ ایران بیاموزند تا بازیچه دست اجنبی نشوند ... و هیچ وقت هیچ دولت اجنبی نتواند به این عناوین اختلاف کلمه بین ما اندازد» (آینده، شماره ۳: ۲۰).

محمود افشار، در دومین سال انتشار مجله آینده، مسأله اقلیت‌های قومی، زبانی و فرهنگی را در پرتو مخاطرات و اگراییانه سیاسی ناشی از مداخله همسایگان در مرزهای کشور مورد ارزیابی قرار داد. نگارنده همسایگان ایران را به دو دسته کلان تقسیم کرد؛ نخست اقوام بومی یا همسایگان واقعی و دائمی مانند روسیه و عثمانی و دوم دولت‌های اجنبی مانند انگلیس در جنوب و شرق کشور. وی کشور را در معرض دو نوع خطر بالقوه یافت یعنی خطرهای سیاسی و خطرهای نژادی و ملی. افشار در دسته‌بندی دیگری این مخاطرات را به شکل زیر طبقه‌بندی کرد:

- ۱- خطر سفید یا خطر سیاسی ناشی از روسیه.
- ۲- خطر آبی یا خطر سیاسی انگلیس.
- ۳- خطر سبز ناشی از تهدید اعراب و سامی‌ها که وحدت ملی را به مخاطره می‌افکند.
- ۴- خطر زرد یا خطر ناشی از ترکان و عثمانیان که باز تهدیدگر وحدت ملی است.
- ۵- خطر سیاه یعنی تهدید ناشی از سیطره جهل و استبداد که قرن‌هاست پایه‌های داخلی کشور را تخریب نموده است و تنها در پرتو آزادی افکار و ترویج معارف می‌توان راه آن را سد کرد (افشار، ۱۳۰۶: ۷۶۱ و ۷۶۲).

خطر سفید و آبی بیشتر استقلال سیاسی ایران را و خطر زرد و سبز بیشتر وحدت ملی و نژادی را و خطر سیاه که خانگی و داخلی است ستون فقرات کشور را تهدید می‌کند. از نگاه نویسنده این مخاطرات ممکن است در کوتاه مدت تغییر شکل داده باشند. مانند خطر سفید روسیه که پس از انقلاب بلشویکی به خطر سرخ تبدیل شد - اما ماهیتاً هنوز تغییر نیافته‌اند. وی جنبه‌ها و ابعاد گوناگون این مخاطرات را در گفتارهای جداگانه بحث کرد و تجلیات تاریخی آن را برشمرد و درباره‌ی بروز و ظهور مجدد آن هشدار داد (تقی‌زاده، ۱۳۰۵: شماره‌های ۱۲ و ۱۱).

تقویت و تحکیم زبان و ادبیات فارسی

تقویت، گسترش و پیرایش زبان و ادبیات فارسی به‌عنوان استوارترین رکن هویت و وحدت ملی در کانون تلاش‌ها و اندیشه‌های مجله آینده قرار داشت. چنان‌که مدیر نشریه مزبور در تدوین خط مشی آن احیاء قلمرو تاریخی این زبان و استحکام و استواری و نیز زدودن کاستی‌های آن را جزء رسالت‌های اصلی خود دانست. محمود عرفان در شماره نخست مجله، مقاله‌ای با عنوان "زبان فارسی در ترکستان" نوشت. وی با اشاره به این واقعیت که تا چندی پیش ترکستان جزیی از قلمرو ایران و سرچشمه نژاد ایرانی محسوب می‌شد و تا یک صد سال پیش زبان فارسی در آن متداول و مرسوم بود از محدود شدن حوزه‌ی فعالیت زبان فارسی و کاهش روزافزون قلمرو آن ابراز تأسف نمود (عرفان، ۱۳۰۴: ۳۲-۲۸) و به بررسی زمینه‌ها و علل این پدیده و نیز راه‌های جلوگیری از آن پرداخت.

بنظر عرفان، یکی از وسایل عمده سنجیدن اهمیت و اعتبار تمدن هر ملتی درجه‌ی وسعت و نفوذ زبان اوست. هنگامی که می‌شنویم صدها میلیون نفر به زبان انگلیسی سخن می‌گویند. به عمق و گستره‌ی تمدن انگلوساکسون‌ها پی می‌بریم یا زمانی که با فرهنگ لغات فرانسه که متجاوز از سیصد و ده هزار واژه است برخورد می‌کنیم ناخودآگاه آن را از تمدن‌های پرفروغ و پرمایه دنیای امروز محسوب می‌داریم. اگر این وضعیت را با جایگاه زبان و ادب فارسی مقایسه کنیم می‌بینیم بدبختانه از طرفی به واسطه استعمال لغات بیگانه دایره لغات فارسی روز به روز

کوچکتر می‌شود و از سوی دیگر ممالکی که در قلمرو حکومت این زبان بوده‌اند رفته رفته از زیر نفوذ آن بیرون می‌روند (ص. ۲۸).

از نگاه وی یکی از این قلمروهای بزرگ تاریخی، سرزمین پهناور ترکستان است که قبلاً بخشی از سرزمین ایران کهن محسوب می‌شد. اما امروز دایره‌ی استعمال زبان فارسی در آن متأسفانه کوچک و محدود شده است. عرفان با طرح این موضوع پرسش زیر را مطرح می‌سازد که "آیا می‌توان از انحطاط روزافزون زبان فارسی در آن‌جا جلوگیری کرد یا نه؟"

محمود عرفان، تاریخ ادب فارسی را در آن سرزمین به همراه مراحل تحول و دگردیسی تاریخی‌اش با عنایت به فراز و فرود حکمرانان فارسی زبان بررسی کرد. از نگاه وی پس از سلطه اعراب بر ایران اساساً حوزه‌های عمده فرهنگی و تمدنی ایران به سه حوزه جغرافیایی خراسان بزرگ، ماوراءالنهر و خوارزم تقسیم شد. ایرانیان ناراضی از سیطره‌ی عرب در این نواحی چندین سلسله مستقل فارسی زبان شکل دادند و زنده ساختن ادب فارسی و آداب فرهنگ ایرانی را پایه استقلال خود قرار دادند. در نتیجه مساعی آنها زبان فارسی رونق فزاینده‌ای یافت و رودکی پدر ادبیات فارسی و دقیقی شاعر، حکیم و مورخ ایرانی از میان آنها سر برآوردند. در همین بستر بود که زمینه برای ظهور فردوسی و حلقه‌ای از ادیبانی که در عصر غزنوی می‌نوشتند و می‌سرودند فراهم آمد. از همین رو نخستین سبک شعر فارسی یعنی سبک ترکستانی یا خراسانی در این حوزه جغرافیایی پا گرفت.

گذشته از شاعران جمع انبوهی از دانشمندان، فلاسفه و عارفان فارسی زبان مانند ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی و ملاجلال‌الدین رومی به همین حوزه جغرافیایی تعلق دارند، پس از تهاجم خانمان برانداز مغول فرهنگ و تمدن ایرانی در این منطقه رو به افول نهاد و امنیت از آن دیار رخت بربست.

با مهاجرت قبایل و طوایف بزرگ ترک و مغول و اختلاط اجباری آنها با ساکنان بومی، از اهمیت و اعتبار ایرانیان کاسته شد و زبان فارسی مغلوب زبان تورانی گردید. این چرخش در فرایندی تاریخی عملی گشت و تا عهد نادرشاه ادامه یافت. اما با تجزیه این سرزمین از قلمرو ایران در عهد قاجار و غلبه روس‌ها

براین نواحی و اشاعه اجباری زبان و ادبیات روسی رفته‌رفته مخازن ادب فارسی به کمتر از یک‌چهارم تقلیل یافت و نهایتاً کشور کوچکی با نام تاجیکستان برجای ماند. عرفان در پایان سلسله گفتارهای خود جهت تقویت و گسترش روزنه‌های ادب فارسی در آن نواحی پیشنهاد کرد که همه امکانات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور تا حد امکان به این منظور اختصاص یابد. بنظر وی پرداختن به روش‌های زیر ضرورت دارد:

۱- با توجه به نایاب بودن کتب فارسی به‌ویژه در حوزه دستور زبان (صرف و نحو) لازم است از محل تبلیغات ایران در ممالک خارجه یا از محل اعتبار مطبوعات وزارت معارف مقدار متناهی کتاب صرف و نحو و قرائت به همراه کتب تاریخ ایران به ترکستان فرستاده شود و در مدارس که ایرانیان و تاجیکان مشغول تحصیلند توزیع گردد.

۲- در دوشنبه مرکز تاجیکستان مجله‌ای ویژه جهت ترویج زبان فارسی انتشار یابد.

۳- هم‌زمان با برگزاری جشن دویستمین سالگرد تأسیس آکادمی علوم روسیه در شهریور ماه ۱۳۰۴ نماینده‌ای از سوی فارسی‌زبانان در راستای ترویج زبان فارسی مطالعاتی به عمل آورد و حاصل کار را در آن نشست علمی عرضه کند.

۴- به کلیه‌ی مأموران ایرانی - با هر عنوان و سمتی - که در مراکز مختلف ترکستان و تاجیکستان و اوزبکستان اقامت دارند اکیداً سفارش شود که در نهضت ترویج زبان فارسی مجدانه تلاش کنند.

۵- روابط ایران با جمعیت شناسندگان تاجیکستان و اقوام آریان خارج از حدود تاجیکستان که مرکز آن در دوشنبه است تقویت و توسعه یابد (آینده، ۱۳۰۴: شماره‌های ۳ و ۲ و ۱).

گذشته از این، مجله آینده که بخش مقالات ادبی آن توسط رشید یاسمی اداره می‌شد در هر شماره با معرفی شاعران ایرانی و درج مقالات تحقیقی به جست‌وجوی راهکارهای توسعه و تقویت زبان فارسی همت گماشت. وی پس از معرفی شاعران اشعاری از آنان نقل می‌کرد که در ستایش از وطن و میهن‌پرستی

سروده شده بودند یا از آلام و آمال وطن حکایت داشتند. مانند اشعار وطنیه، حماسی و تاریخی که برانگیزاننده احساسات ملی و به غلیان آورنده وحدت و هویت ملی بود.

عرفان در مقاله‌ای دیگر تحت عنوان "ادبیات ملی" بیان می‌کند که ادبیات یک قوم با اهمیت‌تر از خاک، آب و آداب و رسوم و اعتقادات آن قوم است. به بیان دیگر "همه این مظاهر، تجلیات ظاهری‌اند و ادبیات تجلی باطنی است. ادبیات دارای علقه و رابطه محکم‌تری با ذات ملت است تا تمام صفات و ممیزات و علایق دیگر." در نظر وی حدود جغرافیایی، وحدت نژادی، زبانی، دینی، منافع، عادات و تاریخ یک قوم در مقایسه با زبان از اعتبار کمتری برخوردار هستند. زیرا این جهات را نمی‌توان به‌طور جدا از هم معرف ملیت قرار داد بلکه هر یک از آنها به مثابه لوازم و اجزاء اصلی هستند. اما دو مؤلفه اصلی عواطف و اراده برای تعریف ملیت کافی و لازم هستند. به این معنا که عناصر یک ملت نسبت به بدبختی و نیک بختی یکدیگر در گذشته و آینده دارای عواطف و اراده‌ی مشترکند و اگر چنین باشد آنها را می‌توان یک ملت دانست. با این مقدمات ادبیات مقامی بلند دارد و برجسته‌تر از هر عنصر دیگری آرزوها، آرمان‌ها و عواطف گذشتگان را نشان می‌دهد. ادبیات بسان آینه‌ای است که روح پیشینیان در آن بازتاب می‌یابد و به بازماندگان ملت روح و جان می‌بخشد. شعر، زبان عواطفی است که وسیله‌ای برای ظهور و بروز نیافته است. لذا اشعار باقی مانده از روزگاران کهن یادآور افکار، آرزوها و عواطف پدران ماست که از عمیق‌ترین لایه‌های روح و قلب آنان بر آمده است و امروز پیوند دهنده‌ی مجدد ما با آنهاست. بنابراین تمام آثار نویسندگان، شاعران، متفکران و دانشمندان، ادبیات ملی محسوب می‌گردند. مراد از ادبیات ملی، مطلق شعر و نثر یا تاریخ نیست بلکه همه آن چیزی است که سروکارش با عواطف ملی و یادگارهای نژادی است و منظوری جز برانگیختن احساس و غیرت ملی ندارد.

محمود عرفان با ستایش از شاعران ملی و ابراز تأسف از ناچیز بودن اشعار وطنی و ملی از این فقر شکوه می‌کند. بنظر وی انقلاب مشروطه و ادبیات ملی برخاسته از آن به‌رغم آنکه تا حدی اشعار وطنی را رواج داد اما دولت مستعجلی

بود که زود فرو پاشید و جز عارف و بهار "یک نفر شاعر ملی برنخاست که خود را زبان بی‌آلایش ملیت و وطنیت قرار بدهد و با ایمان و اعتقاد راسخ به وطن، شوری و اثری در کلام خود بگذارد" (یاسمی، ۱۳۰۵: ۶۳۲-۶۲۹).

شماره‌ی دوم آینده به بزرگداشت فردوسی و لزوم احداث بنای یادبود بر آرامگاه او اختصاص یافت. در این شماره، تقی‌زاده در مقاله‌ای فردوسی را رکن استوار ایرانیت و زبان فارسی از آغاز تا انجام عالم می‌داند. بنظر تقی‌زاده، فردوسی به مثابه هومر شاعر یونانی، هورامس رومی، شکسپیر انگلیسی، گوته آلمانی، ویکتور هوگوی فرانسوی، پوشکین روسی و حتی بلندمرتبه‌تر از آنان است. او بنائی برافراشته که جاودانه است لذا "برای ما ایرانیان عار است که بر روی قبر چنین کسی که کاخ بلندی برای ملیت ایران برافراشت یک کلبه محقری هم بنا نکرده باشیم" (تقی‌زاده، ۱۳۰۴: ۱۴۱). "ما باید از قدردانی ملل دیگر از فرزندگان هنر و ادب آنها الگو بگیریم ... او همه زندگی، هستی، دارایی، آبرو و خانواده خود [را] در راه تدوین این اثر جاودانه هزینه کرد و اکنون بر ماست که در راه تجدید حیات ملی و نهضت ترقی و احساسات وطنی از عموم ملت دعوت به عمل آورده و با برافراستن بنایی شایسته نهصدمین سالگرد درگذشت او را ثبت کنیم" (صص. ۱۴۴-۱۴۱).

در آخرین شماره از دوره نخست مجله آینده، مقاله‌ای به قلم یحیی دولت‌آبادی در باب نثر فارسی انتشار یافت. وی در این مقاله به سیر تاریخی نثر و زبان فارسی پرداخت. به اعتقاد او زبان فارسی در سراسر عمر طولانی خود دچار تهاجمات بزرگی شد که یکی از بزرگترین و ویرانگرترین آنها تهاجم عرب بود "که به مدت دوپست سال زبان فارسی را در حبس مغلوبیت و در زیر شکنجه‌ی زبان کفر و الحاد بودن انداخت و زبان عرب با هیمنه‌ی فاتحیت و غالبیت و با فر آسمانی جایگاه آن را گرفت." علمای ایرانی همه خدمات خود را به زبان عربی ایفا کردند و در راه تقویت و تحکیم آن بهترین فرهنگ لغات و قواعد زبان عرب را نگاشتند. زبان فارسی هنگامی که می‌کوشید خود را از زیر فشار قاهرانه زبان عرب بیرون بکشد چندان ناتوان بود که جز با عصایی از لغات و اصطلاحات عرب نمی‌توانست

گام بردارد و سر پا به ایستد. آمیختگی اش با زبان عرب چنان بود که بیشتر به عربی شباهت داشت تا فارسی و این عرب گونه‌گی مایه تفاخر و فضل فروشی شمرده می‌شد و در غالب موارد آثار علمی و مذهبی به زبان عربی نوشته می‌شد. در چنین فضایی عاملی که سهم بسزایی در شکوفایی ادب فارسی ایفا کرد حمایت پادشاهان، وزرا و امرا آن عهد بود که در نگارش تواریخ و سیره به زبان فارسی و مدح و منقبت خاندانشان پشتیبانی می‌کردند. از همین رو منازعه فرهنگی - ادبی گسترده‌ای میان دو زبان در گرفت تا آنکه شاعران و ادیبان فارسی از میدان مبارزه بیرون آمدند. از این پس ادیبان نسبت به لهجه و طرز بیان واژگان عرب جز در قرائت آثار دینی هیچ تعهدی حس نکردند. از این زمان رفته‌رفته ادب فارسی از آلاش خود به لغت عرب کاست و کم‌کم واژه‌های فراموش شده‌اش را به یاد آورد و خود را بازسازی نمود (دولت‌آبادی، ۱۳۰۶: ۸۶۹-۸۷۵).

تحقیقات تاریخی

پژوهش‌های تاریخی مجله آینده را سیداحمد کسروی اداره می‌کرد. وی این پژوهش‌ها را با مبحث پیشینه‌ی خوزستان آغاز کرد و با گفتارهایی در باب اسامی شهرهای ایران با رویکرد "جغرافیای تاریخی" ادامه داد. به عقیده‌ی او "بیشتر شهرهای ایران که اکنون آباد می‌باشند و چه آنهایی که ویران گشته‌اند، آبادی‌هایی هستند که از روزگاران باستان و از عهد کیانیان و ساسانیان به یادگار مانده‌اند. شهرهای پس از اسلام عمدتاً آبادی‌های کوچکی بوده‌اند که در پیش از ظهور اسلام وجود داشته‌اند و شمار شهرهای نو بنیاد پس از اسلام بسیار اندک است." می‌توان گفت که "در روزگار کیانیان و اشکانیان و ساسانیان مرز و بوم ایران را آبادی و خرمی تا اندازه‌ی کمال بوده و هر قطعه زمینی که می‌توانسته جایگاه شهری گردد مردم، آن را خالی و ویران نگذارده و به آبادی‌اش پرداخته‌اند." با این مقدمات کسروی نتیجه می‌گیرد که "اگر ایمنی و آسودگی کنونی در سراسر ایران استمرار یابد و کشور از گزند آشوب و تاخت و تاز رهایی یابد همه شهرهای عهد باستان که اکنون نابود و ناپیدا هستند روی آبادی خواهند دید" (کسروی، ۱۳۰۴: ۳۵۵ و ۳۵۶).

کسروی با تأسی از سبک جغرافیای تاریخی مستشرقان غربی به بررسی ریشه‌های اسامی شهرهای تاریخی می‌پردازد و درصدد روشن ساختن معانی آنها بر می‌آید زیرا «دانستن و به دست آوردن آن معناها گذشته از آنکه خود شعبه‌ای از علم و بحث دلکش و شیرین است، به‌وسیله آن قسمتی از گذشته و سرگذشت شهرها روشن می‌گردد» و این خدمت بزرگی به علم تاریخ و جغرافیاست. او از شیوه کسانی که به افسانه‌ها روی آورده‌اند و با گمان و پندار و به تقلید از تورات نام شهرها را به یکی از پسران یا نوادگان نوح نسبت داده‌اند، انتقاد می‌کند (ص. ۳۵۷). کسروی در سلسله مقالاتی ریشه‌های لغوی و معنای شهرهای باستانی را روشن می‌کند و به همه آنها شناسنامه‌ای با هویت اصیل ایرانی می‌دهد.

سرانجام پژوهش‌های جنجالی کسروی با مقاله «نژاد و تبار صفویه» آغاز شد. او برخلاف همه محققان ایرانی و مستشرقان خارجی در اصل و نسب یکی از معروف‌ترین سلسله‌های حکومتگر ایرانی تشکیک نمود و سید بودن و انتساب آنها به خاندان اهل بیت و به‌طور مشخص امام موسی کاظم (ع) را یکسره انکار کرد. کسروی به استناد کاوش‌های خود شیخ‌صافی‌الدین اردبیلی اجدادش را از بومیان قدیم آذربایجان و از نژاد آریایی دانست و انتساب به سادات را در این خاندان زائیده تلاش‌ها و اقدامات اعقاب و مریدان وی می‌داند. «شیخ صافی در روزگار خود به‌هیچ‌وجه به سلسله سادات منتسب نبوده لذا، شجره‌ی سیادت ایشان که در کتاب‌ها آورده‌اند مجعول و بی‌اساس است و تقریر و تحریر آن نسب در «کتب معتبره انساب» یا «اتفاق جمهور علمای انساب» بر صحت آنکه میرابوالفتح و اسکندر بیک گفته‌اند جز دروغ نمی‌باشد».

به گفته کسروی شیخ صافی سنی شافعی بود فرزندان‌ش تشیع را پذیرفتند و با نهایت غیرت و تعصب در نشر و ترویج آن کوشیدند. جالب‌تر اینکه شیخ صافی جز زبان فارسی و آذری، زبان دیگری نمی‌دانست و فرزندان‌ش زبان ترکی را زبان خاندانی و زبان سلطنتی و درباری کردند. کسروی مدعی است که «از کشف این حقایق به‌ویژه از قضیه سیادت، حیرت بر من غلبه کرد و تا دیری نمی‌توانستم باور کنم که خاندانی با این شهرت چگونه نسب جعلی برای خود بر ساخته‌اند. اما با

دلایل روشن و متقن از حیرت بیرون آمدم و دریافتم که چگونه مساله‌ای با این اهمیت از قلم‌ها افتاده و از یادها محو گشته است." او می‌نویسد گذشته از دلایل علمی "صرف تاریخ ایران در آن است که با دلایل و براهین محرز گردد که شاه اسماعیل و شاه‌عباس از بومیان کهن این آب و خاک بوده و جز تبار کوروش و داریوش نداشته‌اند ..."

کسروی با نقد روش شناسانه و بررسی تحلیلی منابع و آثار نگارش یافته دوره‌ی صفوی در برخی از سلسله‌روایات و نیز سلسله‌انساب تردید می‌کند. او ضمن بیان کاستی‌های کتاب ابن بزار - به‌عنوان قدیمی‌ترین منبع در باب نسب سیادت صفویه (باعنوان صفوه‌الصفاء) - و روند نگارش این اثر و مفقود شدن قسمت‌های مهمی از آن به رد دیدگاه‌های آن می‌پردازد و تصرفاتی که مدیران صفویه در این اثر ملحوظ داشته‌اند را با توجه به روایات و حکایات ضدونقیض آن نشان می‌دهد (آینده، سال دوم، شماره ۵: ۳۶۵-۳۵۷).

به اعتقاد کسروی در آن دوران طبقه سادات را جزء "سید" یا "میر" یا "شاه" نمی‌خواندند و این واژه‌ها درباره شیخ صفی بکار نرفته است. درحالی‌که برای دیگر صوفیان و عارفان و عالمان و فقیهان هم عصر او بکار می‌رفته و کاملاً متداول بوده است و در فرمان‌ها، قباله‌ها و وقف نامه‌های عهد شیخ صفی و حتی شیخ صدرالدین نیز "ابداً کلمه‌ای که فهم یا موهم سیادت باشد یافت نمی‌شود." و جالب اینکه حتی شاه اسماعیل بنیادگذار سلسله صفویه نیز "تقیدی به اظهار سیادت و مباهات به آن نداشته و در شعرهایش خود را "غلام آل حیدر" و "چاکر قنبر" می‌خواند. این در حالی بود که هوادارانش وی را سید می‌خواندند." به نظر می‌رسد اظهار رسمی به سیادت را شاه طهماسب طرح کرد و به دستور او میرابوالفتح حسینی کتاب ابن‌بزار را تصحیح و تنقیح نمود. ممکن است که نسخه‌های اصلی و قدیم کتاب ابن‌بزار را به امر او نابود نساخته باشند، زیرا نسب نامه‌نویسان صفوی به هیچ یک از "علمای انساب" و "کتب معتبره" اشاره نمی‌کنند.

بدین ترتیب کسروی به‌عنوان یکی از پژوهشگران تاریخ با هدف تکوین وحدت و هویت ملی جدید به طرح مبحثی جنجالی می‌پردازد. او با توجه به جایگاه

ارجمند صفویان در تاریخ این سرزمین - صرف‌نظر از سیادت یا غیر آن - نتیجه می‌گیرد که مساله سیادت آنها در آن دوره کاملاً به سود ایران و مصلحت آن روزگار بوده است اما "امروز که ملل‌گیتی به تاریخ و شئون ملی خود بیش از هر چیز قیمت می‌دهند، کشف حقیقت نژاد آن خاندان در خور همه گونه‌هاست" (کسروی، ۱۳۰۶: ۴۹۸ و ۴۹۷). از این رو کسروی همگام با تجددگرایان غرب‌گرا و باستان‌نگر در راه تکوین هویت ملی جدید هر آن‌چه مایه تفاخر و سربلندی ملت ایران بود با پژوهش‌ها و ادعاهای خود به بازماندگان کورش نسبت داد.

تاریخ ابزاری نیرومند و مهمترین بستر برای طرح یک هویت جدید بود که می‌توانست در خدمت آرمان‌های سیاسی - فکری قرار گیرد به تعبیر کسروی:

اگر بگوییم تاریخ برای یک توده همچون ریشه است برای یک درخت، بسیار دور نرفته‌ایم. تاریخ یک توده را پایدارتر و استوارتر گرداند. در روزهای سخت یک توده سختی‌های گذشته خود را - سختی‌هایی را که با پایداری و مردانگی گذرانیده - به یاد آورد و دل استوارتر گردد. از دانستن آنکه پدرانشان دست به هم داده و آن توده و کشور را بنیاد نهاده‌اند به هم نزدیک‌تر و پیوسته‌تر باشند ... (کسروی، ۱۳۷۷: ۲۹).

کسروی از همه کسانی که از فراگیری و فهم تاریخ سرزمین خود سرپیچیده‌اند از عمق جان شکوه می‌کند. او به همه کسانی که تاریخ کیش خود را به تاریخ کشورشان مقدم داشته‌اند و از کشاکش‌های صدر اسلام در باب خلافت نیک آگاهند و از سرگذشت کشور خود و از تهاجم چنگیز و تیمور چیزی نمی‌دانند می‌تازد. کسروی نگارش تاریخ‌های مستقل اقلیت‌های نژادی، قومی، زبانی و دینی را در برابر تاریخ ملی مایه تفرقه، دو دستگی و فروپاشی انسجام و اتحاد ملی می‌شمارد. زیرا از نگاه او این "خرده تاریخ‌ها" هر یک در جهت تحقق آرمانی ویژه قرار دارند و ای بسا که این آمال در نهایت امر با یکدیگر در تعارض قرار گیرند و ریشه وحدت و یکدلی را بخشکانند و به بهای بی‌پروایی به کشور و توده‌های آن یا خوار داشتن زندگانی یا توسعه کینه‌جویی تمام شود (صص. ۳۰ و ۳۱).

جمع‌بندی

مجله آینده با تلاش آگاهانه جمعی از نخبگان سیاسی و فکری سرخورده از مشروطه - که سخت در آرزوی پی‌افکندن دولتی مطلقه و مدرن و رهایی از پراکندگی‌های سیاسی و بحران‌های اقتصادی و آشوب‌های اجتماعی بودند - پا به عرصه مطبوعات گذاشت. این نشریه در عمل و نظر در راه تدوین مبانی فکری هویت ملی - که به بحران دچار شده بود - گام برداشت و با مقالات، اظهارنظرها، تحلیل‌ها و توصیه‌های خود ایجاد وحدت ملی را در کانون تلاش‌های خود قرار داد. مجله آینده، مؤلفه‌های اساسی و بنیادین هویت ملی و نیز سازوکارهای تقویت، تحکیم و گسترش آن را به بحث گذاشت و راه‌های برون رفت از بحران را نشان داد. "آینده" کوشید شکل‌های سنتی و پیشین هویت را بر اساس خواسته‌های سیاسی مدرن و با استفاده از ابزارهای جدید به سود هویت ملی تغییر دهد. هم‌چنین مقوله‌هایی چون مرزهای ملی، احساس ملی، دولت ملی، مواریث ملی، قهرمانان ملی، تاریخ ملی، ادبیات ملی و مانند آن را باز شناساند تا در پرتو آن، عناصر ناهمگون قومی، نژادی، زبانی و فرهنگی در چارچوب یک حوزه جغرافیایی واحد و کلیتی یکپارچه، سازگار و همگون به نام ایران و ایرانی شکل گیرد.

منابع:

- آشوری، داریوش (۱۳۷۶)، *ما و مدرنیته*، تهران: صراط.
- *آینده*، سال اول، شماره ۲.
- *آینده*، سال اول، شماره ۳.
- اسمیت، آنتوان دی (۱۳۷۹)، *فرهنگ، اجتماع و سرزمین: سیاست قومیت و ناسیونالیسم*، ترجمه نورالله قیصری، *فصلنامه مطالعات ملی*، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۹.
- افشار، محمود (۱۳۰۴)، *قلم و سیاست، آینده*، سال اول، شماره ۲.
- _____ (۱۳۰۴)، *نظری به اوضاع سیاسی، انقراض سلسله قاجاریه، آینده*، سال اول، ش ۴.
- _____ (۱۳۰۶)، *خطره‌های سیاسی، آینده*، سال دوم، شماره ۱۱.
- _____ *مطلوب ما وحدت ملی ایران*، مجله آینده، سال اول، شماره اول.
- الطایی، علی، *بحران هویت قومی در ایران*، تهران: شایگان.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستانگرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران: نشر مرکز.
- تقی‌زاده، حسن (۱۳۰۴)، *چند کلمه درباره‌ی فردوسی، آینده*، سال اول، شماره ۲.
- _____ (۱۳۰۴)، *مقدمات آینده روشن، چهار رکن و چهار اساس، آینده*، سال اول، شماره اول، تیرماه.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۰۶)، *تشر فارسی، آینده*، سال دوم، شماره ۱۲.
- رواسانی، شاپور (۱۳۸۰)، *زمینه‌های اجتماعی هویت ملی*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- صدر، ضیاء (۱۳۷۷)، *کثرت قومی، هویت ملی ایرانیان*، تهران: اندیشه نو.
- عرفان، محمود (۱۳۰۴)، *زبان فارسی در ترکستان، آینده*، سال اول، شماره اول.
- فصیحی، سیمین (۱۳۷۲)، *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، تهران: نشر نو.
- کسروی، احمد (۱۳۰۴)، *عرب‌ها در خوزستان، آینده*، سال اول، شماره اول.
- _____ (۱۳۰۴)، *تام‌های شهرهای ایران، آینده*، سال اول، شماره ۶.
- _____ (۱۳۰۶)، *صفویه سید نبوده‌اند، آینده*، شماره ۷.
- _____ (۱۳۷۷)، *در پیرامون تاریخ*، به کوشش عزیز علیزاده، تهران: فردوس.
- *مجله‌ی آینده*، سال اول، شماره اول.
- ملایی‌توانی، علی‌رضا (۱۳۸۱)، *مشروطه و جمهوری: ریشه‌های ناپسامانی نظم دمکراتیک در ایران*، ۱۳۰۵-۱۲۸۴، تهران: گستره.

- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۹)، دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار تا استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- یاسمی، رشید، "ادبیات ملی"، آینده، سال دوم، شماره ۹.